

فهرست

۱	پیشگفتار
۴۳	در جستجوی آفاقی دیگر (گفتگو با دکتر مجتبائی)
۵۹	نخستین کتابهای فارسی را برای چه کسانی ترجمه کرده‌اند؟ (آذرتاش آذرنوش)
۱۳۱	مثنوی سیف‌الرسائل (سلطان قاجار/ سیدعلی آل‌داود)
۱۴۳	ماده و تخمه هستی: به روایت بخشی از کتاب دینکرد سوم (ژاله آموزگار)
۱۵۱	اسرار شطرنج و رقعه حیات (ایرج افشار)
۱۸۳	جستجویی در تاریخ مناقب خوانی و اشاره‌هایی به منظومه علی‌نامه (مهران افشاری)
۲۰۵	ایزد شیرسر در مهرپرستی غربی (مهری باقری)
۲۲۱	ایرانیان مرغزاران و پراکندگی جغرافیایی آنان (حبیب برجیان)
۲۴۳	چند نکته درباره طنز (حسن حبیبی)
۲۸۵	اسکان: مبحثی مشترک میان عروض و آواشناسی زبان فارسی (حمید حسینی)
۳۹۹	چرا فریدون ضحاک را نکشت؟ (ابوالفضل خطیبی)
۴۰۷	نظری به رساله تحقیق در تجدد و ملیت و تناسب این دو معنی ... (رضا داوری اردکانی)
۴۱۹	نامه‌ای به یزدانگرد: درآمدی بر پایروسه‌های پهلوی (تورج دریایی)
۴۲۳	شیخ شامل داغستانی رهبر نهضت ملی قفقاز در قرن گذشته (عبدالمحمد روح‌بخشان)
۴۵۷	تحوّلات اجتماعی در دوران قاجار و تأثیر آن در پدید آمدن ادبیات ... (تورج رهنما)
۴۷۷	دیوان حافظ به مثابه دستگاه تفأل (هوشنگ رهنما)
۵۰۳	اقبال و دانتّه (محمدحسین ساکت)
۵۱۵	فتوح الشام اثر عبدالله بن محمد بن ربیعہ القدّامی (مایکل لیکر / ترجمه صادق سجادی)
۵۴۷	بررسی تطبیقی عناصر متناظر در زبان فارسی معیار و گویش گیلکی (احمد سمیعی گیلانی)
۵۵۳	«خُرَندِز» یا «جَزیدِر» (محمد رضا شفیعی کدکنی)
۵۸۹	جایگاه آتش و نقش وجودی و پدیداری آن در دین زردشتی (محمد جواد شمس)
۶۰۱	قدیمترین فرهنگ فارسی چه بوده است؟ (علی اشرف صادقی)
۶۱۱	جمع به «-ات» در واژه‌های عربی سه حرفی (بهروز صفرزاده)
۶۱۱	یک اقتراح عروضی (امید طبیب‌زاده)

- ۶۲۱ نقش ایرانیان در تدوین روایت‌های شفاهی عربها (عنايت الله فاتحي نژاد)
- ۶۴۵ انتساب زردشت به قرن ششم ق.م و منشأ یونانی آن (پیتر کینگزلی / ترجمه احمد رضا قائم مقامی)
- ۶۸۹ «نشان شیخی خانقاه» در عصر میرزا حسین بايقرا (نجیب مایل هروی)
- ۷۰۵ جان جونز و مفهوم ارسطویی تراژدی (حسین معصومی همدانی)
- ۷۲۳ جشن نوروز از مظاهر و شعارهای شیعه در قرنهای سوّم تا پنجم (احمد مهدوی دامغانی)
- ۷۴۳ در جستجوی وزن‌های نو (ابوالحسن نجفی / بهاء‌الدین خرمشاهی)

پیشگفتار

در سال ۱۳۴۹ یا ۱۳۵۰ بود که در دفتر گروه زبان‌شناسی و زبانهای باستانی دانشگاه تهران با استاد دکتر فتح‌الله مجتبائی آشنا شدم. برای دیدن دکتر یحیی ماهیار نوایی، مدیر گروه زبان‌شناسی، آمده بود. پیش از این با دو اثر او، یکی ترجمه بخش اول از جلد دوم تاریخ ادبیات ایران ادوارد براون و دیگری هنر شاعری (ترجمه فن شعر ارسطو) آشنایی داشتم. بعضی نوشته‌های او را نیز در مجله سخن دیده بودم. در آن روز گفتگوهای پراکنده‌ای درباره مسائل مربوط به زبان فارسی و تاریخ آن پیش آمد. دکتر مجتبائی گفت برای «آخشیج» ریشه‌ای پیدا کرده‌ام و آن را مطرح کرد. آن را خیلی پسندیدم، ولی متأسفانه یادداشت نکردم. بعدها هم که آن را از خود او پرسیدم فراموش کرده بود. این آشنایی اولیه که بعدها با چند دیدار کوتاه گاه‌به‌گاه در دانشگاه ادامه یافت، سه چهار سال بعد به همکاری در بنگاه ترجمه و نشر کتاب و سپس دوستی انجامید. من در آن زمان در آنجا ویراستار ترجمه فارسی دایرةالمعارف اسلام بودم که بعدها با نام دانشنامه ایران و اسلام منتشر شد و جزوه یازدهم آن بعد از انقلاب بیرون آمد و بعداً با نام دانشنامه جهان اسلام و با کیفیتی متفاوت منتشر شد. بنیان‌گذار بنگاه ترجمه و سرپرست دانشنامه دکتر احسان یارشاطر بود. او هم دانشنامه را و هم بنگاه ترجمه و نشر کتاب را از راه دور اداره می‌کرد و فقط سالی یک ماه در تابستان و ده پانزده روز در ایام نوروز برای رتق و فتق کارهای بنگاه و دانشنامه به ایران می‌آمد.

یارشاطر در صدد بود در غیاب خود فرد باصلاحیت و زبان‌دانی را بر اداره و سرپرستی کارهای علمی دانشنامه بگمارد. از این رو، از دکتر مجتبائی دعوت کرد تا این کار را به عهده بگیرد، اما مدت همکاری دکتر مجتبائی با دانشنامه چند ماهی

بیشتر طول نکشید و او برای رایزنی فرهنگی ایران عازم هند شد. یارشاطر بعد از دکتر مجتبائی به ترتیب از مرحومان دکتر مصاحب و احمد بیرشک برای پذیرفتن این مسئولیت دعوت کرد.

در این مدت چندماهه من و دکتر مجتبائی هفته‌ای سه روز بعد از ظهرها در دو اتاق کنار هم به ویرایش مقالات ترجمه شده و مقالات تألیفی دانشنامه می‌پرداختیم و طبعاً فرصت خوبی برای بحثهای علمی و گپ‌زدهای دوستانه داشتیم. من تا دی و بهمن سال ۱۳۵۷ این کار را ادامه دادم.

پس از انقلاب ارتباط من و دکتر مجتبائی در دانشگاه ادامه داشت. پس از دنبال شدن کار ترجمه مقالات دایرةالمعارف اسلام و تأسیس بنیاد دایرةالمعارف اسلامی در ۱۳۶۲ هر دو ما کار سابق را مجدداً به مدت سه روز در هفته در این بنیاد شروع کردیم. در این زمان سرپرست بنیاد دکتر مهدی محقق بود. تصور می‌کنم به مدت دو سال همکاری ما در آنجا ادامه یافت. در این مدت مرحوم استاد عباس زریاب و دوست عزیز ابوالحسن نجفی نیز با بنیاد همکاری داشتند و جوئی بسیار صمیمی در آنجا برقرار بود. با رفتن دکتر محقق و ناسالم شدن فضا و بدسگالیهایی که در آنجا پیش آمد من و دکتر مجتبائی به دایرةالمعارف بزرگ اسلامی پیوستیم.

سالها قبل از انقلاب از دکتر خانلری شنیده بودم که دکتر مجتبائی عکس نسخه‌ای از لغت فرس اسدی را از پاکستان با خود به ایران آورده که با نسخه‌های دیگر لغت فرس متفاوت است. در یکی از روزهای آخر انقلاب فرهنگی بود که به او پیشنهاد کردم که این نسخه را به اتفاق تصحیح و چاپ کنیم. این پیشنهاد مورد قبول او واقع شد و قرار گذاشتیم هفته‌ای سه روز به این کار بپردازیم. من نسخه را با سایر نسخه‌ها و فرهنگها و متون فارسی مقابله می‌کردم، سپس آن را باهم قرائت و مقابله و تنقیح می‌کردیم. کار تصحیح و چاپ کتاب تمام شد، اما دوستی و همکاری ما در مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی پایه‌پای نوسانات ایام و گرمی و سردی روزگار تا سال ۱۳۷۲ ادامه پیدا کرد. در آن زمان من به مدت دو سال برای تدریس زبان فارسی به پراگ رفتم و بعد از بازگشت به سبب اشتغال در فرهنگستان زبان و ادب فارسی که از ۱۳۷۰ در آنجا شروع به کار کرده بودم فرصت همکاری با دایرةالمعارف بزرگ اسلامی را پیدا نکردم و فقط روزهای سه‌شنبه اول هر ماه به عنوان عضو شورای

علمی برای شرکت در جلسات شورای علمی به آنجا می‌رفتم. اما دکتر مجتبائی که‌ا‌کان مدیر گروه ادیان و عرفان آنجا بود. او نیز در شورا شرکت می‌کرد و دیدار ما تازه می‌شد و پیوند دوستی‌مان استوار می‌ماند.

چند سال پیش که شورای فرهنگستان تصمیم به ترمیم اعضای پیوسته خود گرفت دکتر مجتبائی و دو سه تن دیگر از استادان بنام را به عضویت پذیرفت و افتخار دیدار منظم ایشان در شورای فرهنگستان بیشتر نصیب گشت.

دکتر مجتبائی سی و اند سال در دانشگاه تهران تدریس کرده و تعدادی شاگردان خوب پرورانده است. در این سالها و پیش از آن آثار قابل توجهی از ترجمه و تألیف در قالب کتاب و مقاله از خود به‌جای گذاشته که در ردیف بهترین آثار تحقیقی و ترجمه‌ای زبان فارسی است. مقالات ارزشمندی نیز برای دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی نوشته و افراد باصلاحیتی را در آنجا زیر نظر خود پرورش داده است. برای گرمی‌داشت این خدمات و به پاس نزدیک به چهل سال دوستی و برای ادای دین به آنچه در این مدت از او آموخته‌ام از دوستان و همکاران و ارادتمندان ایشان تقاضا کردم تا مقاله‌ای در خور شأن علمی ایشان برای درج در این مجموعه پیشکش کنند. این مجموعه نزدیک به هفت الی هشت سال پیش فراهم آمد، اما گرفتاریهای ناخواسته و اسبابی نامعلوم چاپ و انتشار آن را تا این زمان به تأخیر انداخت. در این مدت دو سه تن از شرکت‌کنندگان در این مجموعه مقاله خود را در جای دیگر منتشر کردند، اما به سبب پراکندگی نشریات در ایران چاپ مجدد آنها برای خوانندگان مفید تشخیص داده شد. گناه و قصور این تأخیر به گردن من است و از این بابت از استاد مجتبائی و همکارانی که در این مدت از بهره خواندن نوشته‌های ارزشمندشان محروم بوده‌اند تقاضای پوزش دارم. برای دوست و استاد دانشمندمان زندگانی دراز و توفیق روزافزون آرزومندم.

در پایان از همکار ارجمند آقای دکتر هوشنگ ره‌ن‌ا که در خواندن مقالات این مجموعه و آماده‌سازی آنها برای چاپ از هیچ کوششی فروگذار نکردند، صمیمانه سپاسگزارم.

در جستجوی آفاقی دیگر

گفتگو با دکتر مجتبائی

گفتگو با مجتبائی*

دکتر فتح‌الله مجتبائی از جمله محققان دقیق و نکته‌سنج و کم‌نظیر است که در حضور او بسیار نکته‌ها می‌توان آموخت و محضرش جاذبه‌ای دارد که هر اهل دانشی را بدان سو می‌کشاند. مصاحبت با استاد مجتبائی و آشنا شدن با فرهنگ غنی و شامل او، انسان را از وسعت تتبع و مطالعات وی در حوزه‌های ادیان، ادبیات، فلسفه و ... به حیرت می‌کشاند. آنچه می‌خوانید حاصل نشست این شماره کتاب ماه با دکتر مجتبائی است.

□ محمدخانی: ابتدا از حضور استادان گرامی آقایان دکتر مجتبائی، دکتر صادقی، دکتر دادبه، دکتر فتوحی و دکتر دهقانی در این گفتگو تشکر می‌کنم. ما گفتگوهایی با سرآمدان فرهنگ و ادب معاصر داریم و این بار در خدمت آقای دکتر مجتبائی هستیم که درباره زندگی، آثار و آراء ایشان گفتگو خواهیم کرد. ابتدا از آقای دکتر می‌خواهیم که مختصری درباره زندگی و تحصیلات خود صحبت کنند.

■ مجتبائی: درباره زندگی و احوال خودم چیزی که برای شما قابل شنیدن باشد ندارم. دوران کودکی و نوجوانی‌ام را در یکی از روستاهای فراهان گذراندم و در سال ۱۳۲۰ و ۱۳۲۱ که اثرات جنگ جهانی دوم به ایران کشیده شده بود، به اراک رفتم و در آنجا مشغول تحصیل شدم. تحصیلات پیش از این دوره من تحصیلات قدیمه بود.

* این مصاحبه در دفتر کتاب ماه ادبیات و فلسفه (سال ۴، شماره ۵ و ۶، فروردین ۱۳۸۰) با حضور آقایان دکتر علی‌اشرف صادقی، دکتر اصغر دادبه، آقای علی‌اصغر محمدخانی، دکتر محمد دهقانی و دکتر محمود فتوحی انجام گرفته است.

برای ما معلمی از تفرش آورده بودند که در خانه ما زندگی می‌کرد و من و برادرانم بودیم و چند نفر دیگر همسال ما از فرزندان اهالی همان ناحیه.

معلم ما مردی بود سالخورده، ساده و بی‌تکلف به نام شیخ ابراهیم، به کار خودش که معلمی بود مسلط بود و در محل به میرزای مطوولی شهرت داشت. کار او بیشتر تدریس مغنی و مطوول بود. پیش از اینکه او را بباورند ما مقداری مقدمات خواندن و نوشتن را آموخته بودیم و بعضی از سوره‌های قرآن را هم خوانده بودیم. چون خانواده ما از مستوفیان دوره قاجار بودند، خوشنویسی در خانواده ما بسیار اهمیت داشت. از همان کودکی ما را به خط‌نویسی عادت داده بودند. لوحهایی داشتیم از چوب که صیقلی شده بود و هر شب بایستی با سفیده تخم‌مرغ سطح آن را می‌پوشانیدیم و صبح روی آن می‌نوشتیم - سرمشقهایی از قبیل «ادب مرد به ز دولت اوست»، «مرد باید که هراسان نشود» و امثال آن تا آخر تخته، و وقتی که تخته پر می‌شد آن را می‌شستیم و دوباره سفیده تخم‌مرغ می‌زدیم و می‌گذاشتیم تا خشک شود و دوباره روز بعد می‌نوشتیم «ادب مرد به ز دولت اوست». یا «دولت جاوید یافت هرکه نکونام زیست».

بعد که میرزا آمد ما به خواندن بعضی متون مرسوم آن زمان مثل بوستان و گلستان مشغول شدیم و چندی بعد جامع‌المقدمات را شروع کردیم و در طول یکی دو سال تقریباً تمام آن را خواندیم. پس از آن مقداری هم مغنی و مطوول خوانده بودیم که در سال ۱۳۲۰ آمدیم به اراک تا وارد دوره دبیرستان شویم. من نزد پدرم مقداری زبان فرانسه و مقدمات حساب و هندسه را هم آموخته بودم، ولی برای ورود به دوره دبیرستان باید امتحان عمومی باصطلاح متفرقه می‌دادیم. میزان اطلاعات من در بعضی درسها چندان کافی به نظر نمی‌رسید. دروس ششم ابتدایی در آن دوران خیلی سنگین بود. من در این فاصله در یکی از دبستانها هم اسم نوشته بودم تا بتوانم برای ورود به دبیرستان با بعضی دروس دبستانی آشنا شوم، ولی در هر صورت باید امتحان عمومی را می‌گذراندم. یکی از ممتحنین مردی روحانی بود که به دینداری معروف بود. هر داوطلبی که وارد می‌شد، چند سؤال شرعیاتی از او می‌کرد و می‌پرسید عربی خوانده‌ای؟ هرکه عربی خوانده بود و پرسشهای او را در شرعیات جواب می‌گفت قبول بود. معیار و میزان او این بود، اما غالباً داوطلبان نزد کسان دیگری از ممتحنین مثل مرحوم دهگان می‌رفتند و امتحان به صورت متنوعتری انجام

می‌شد. مرحوم دهگان در دبیرستان تدریس می‌کرد و وسعت نظر بیشتری داشت. در اراک دبیرستانی در ۱۳۱۸ تأسیس شده بود که به آن دبیرستان پهلوی می‌گفتند و تنها دبیرستان جدید اراک بود. دبیرستان دیگری هم بود به نام صمصامیه که از سوی خانواده بیات وقف شده بود. ولی دبیرستان پهلوی که جدیدتر بود کتابخانه داشت، سالن بزرگ تئاتر، لابراتوار فیزیک و شیمی داشت و ما که تا آن زمان این چیزها را ندیده بودیم از پشت شیشه میکروسکوپیها و شیشه‌های دواها را در لابراتوار می‌دیدیم و حیرت می‌کردیم. دبیرستان پهلوی در ۱۳۱۸ تأسیس شده بود، ولی ما در ۱۳۲۱ به آنجا وارد شدیم. از دبیران ما یکی همین مرحوم دهگان بود، مرحوم داوودی بود که عربی درس می‌داد، مرحوم محمد خزائلی بود که نابینای مادرزاد بود و تمام درسها را از فیزیک، شیمی، ریاضیات تا انگلیسی، فرانسه همه درسها را تدریس می‌کرد و حافظه عجیبی هم داشت. در سال ۱۳۲۱ و ۱۳۲۲ ایشان معلم زبان فرانسه ما بود و شیمی هم درس می‌داد. علی اصغر حکمت در سالهای پیش از آن مسئول وزارت فرهنگ بود، خزائلی را دیده و از حافظه و هوش و سواد او تعجب کرده بود و به مرحوم احسنی، رییس فرهنگ آنجا، سفارش کرد که خزائلی را از دبستان به دبیرستان منتقل کنند. احسنی گفت که، ایشان مدرک تحصیلی ندارد و حکمت گفت حتماً با گذراندن امتحان به او مدرک تحصیلی بدهید، و به این ترتیب مرحوم خزائلی دیپلم گرفت. البته خزائلی کسی بود که در همان وقت از لیسانس‌های آن زمان هم بهتر تدریس می‌کرد. در سال ۱۳۲۲ و ۱۳۲۳ ایشان معلم ما بود. در سال ۱۳۳۰ من در تهران و در دانشکده ادبیات درس می‌خواندم. دوستی داشتم که در کلاسهای شبانه خزائلی درس می‌داد. یک شب برای دیدن دوستم به کلاسهای خزائلی در خیابان شاه‌آباد آن روزگار رفتم. در راهرو مرحوم خزائلی را دیدم ضمن سلام و احوالپرسی ایشان مرا از صدایم شناخت، بعد از ۱۰-۹ سال مرا از لحن صدا شناخت. باری، دروس دوره دبیرستان برای من اشکالات بسیار داشت. در برخی درسها بسیار عقب بودم و در بعضی درسها از شاگردان دیگر به مراتب پیشرفته‌تر بودم. ریاضیاتی که ما در روستا پیش پدرم خوانده بودیم، فقط چهار عمل اصلی بود و کسر اعشاری و متعارفی و ... در شیمی و فیزیک هم ضعیف بودم ولی در قبال آن در موضوعات دیگر مثل فارسی و عربی و تاریخ و زبان فرانسه از دیگران جلوتر بودم. به‌رحال به‌زحمت ۶-۷ سال دبیرستان را در اراک تمام کردم. دیپلم پنجم متوسطه را

در دبیرستان پهلوی گرفتم. به تهران آمدم و به دارالفنون رفتم. در دارالفنون بهترین دبیران تهران مثل مرحومان حداد، بدیع‌الزمانی، تربتی، نظام وفا، نسبی و ... درس می‌دادند. سه چهار ماه در دارالفنون بودم، ولی زندگی در تهران برای ما که از شهرستان آمده بودیم دشوار بود، خصوصاً که چند نفری هم از قم آمده بودند که هم طلبه علوم دینی بودند و هم می‌خواستند دروس جدید بخوانند. باهم تصمیم گرفتیم که با استفاده از امکاناتی که بعضی از این اشخاص داشتند واسطه‌ها و وسیله‌هایی پیدا کنیم تا یک کلاس ششم ادبی به یکی از دبیرستانهای قم یا اراک داده شود. اقدامات سرانجام به نتیجه رسید و به دبیرستان صمصامیه اراک یک کلاس ششم ادبی داده شد و همه به اراک برگشتیم. دو سه نفری هم که از قم بودند جمع‌ها بعد از ظهر به اراک می‌آمدند و شنبه و یکشنبه و دوشنبه در آنجا می‌ماندند و دوشنبه شب به قم برمی‌گشتند. بعد از اتمام دوره ششم ادبی در سال تحصیلی ۱۳۲۹-۱۳۲۸ برای امتحان کنکور به تهران آمدم.

□ دهقانی: یعنی تا آن موقع در اراک کلاس ششم ادبی نبود؟

■ مجتبائی: نه نبود. ششم طبیعی بود ولی ششم ادبی نبود. در تهران همه ما در کنکور قبول شدیم، عده‌ای رشته حقوق را انتخاب کردند، یکی دو نفر الهیات و من، هم در حقوق و هم در ادبیات قبول شدم. در دانشکده ادبیات نفر اول شدم. طبق قوانین جاری آن سالها به نفرات اول ماهیانه ۱۵۰ تومان کمک هزینه تحصیلی می‌دادند. پدرم با اینکه من به تحصیلات جدید ادامه دهم چندان موافق نبود و عقیده داشت که بهتر است به کار کشاورزی و زمینداری بپردازم. من علی‌رغم میل پدرم برای ادامه تحصیل به تهران آمدم و نمی‌خواستم از او کمکی بگیرم. این مبلغ ۱۵۰ تومان در وضع زندگی من تأثیر کلی داشت. پدرم خودش اهل دیوان و دفتر بود و از زمان ناصرالدین‌شاه وارد خدمت دیوانی و دولتی شده بود، و از این دوران کار و خدمات دیوانی و مستوفی‌گری تجربه خوبی نداشت و معتقد بود که حلالترین نان نانی است که از کار بر روی زمین بدست آید، و نان دولتی و دیوانی مایه و زر و وبال است.

□ دادبه: به قول شاعر که گفته بود:

بدین کشور کسی خدمتگزار است که دهقان است یا آموزگار است

به‌رحال مصداق این حرف آقای دکتر است.

■ **مجتبائی:** بله، ایشان معتقد بود که لازمه خدمت دولتی و دیوانی آن است که غالباً باید از کمتر از خود فرمان برد، و معمولاً کسانی که در دستگاه‌های آن چنانی دولتی به مقامات بالا می‌رسیدند غالباً مردمانی ضعیف و زبون و بی‌شخصیت بودند که با چاپلوسی و تملق‌گویی و یا با زدوبندهای معمول و مرسوم سوار کار می‌شدند، ضعیف‌کُش و قوی‌پرست می‌شدند و برای حفظ موقعیت خود به هر کار و به هر خواری تن در می‌دادند.

باری، در آغاز سال تحصیلی ۱۳۲۹ به دانشکده ادبیات دانشگاه تهران و دانشسرای عالی وارد شدم. از آن روزگار رشته معلمی برگردن من افتاد. یکی دو سال در دبیرستانهای زنجان زبان انگلیسی و فرانسه درس می‌دادم. بعد به اراک منتقل شدم و تا سال ۱۳۳۸ به معلمی در دبیرستانها مشغول بودم.

پنج سال تعهد دبیری تمام شد، خواستم به تهران بیایم ولی موافقت نکردند. و چون در دوران تحصیل و یکی دو سال پیش از آن با بعضی از جریانهای سیاسی و احزاب ملی آن دوران ارتباط داشتم و با جامعه لیسانسیه‌های دانشسرای عالی که مرحوم درخشش تأسیس کرده بود و با مجله مهرگان و برخی نشریات دیگر چون علم زندگی و نیروی سوم نیز همکاری داشتم مرا به جبهه ملی آن روزگار نسبت می‌دادند، و طبعاً در وزارتخانه متبوعه شخص مطبوعی نبودم، ناچار ترک خدمت کردم و به تهران آمدم و مدتی در کلاسهای شبانه و مدارس غیردولتی به کار معلمی مشغول شدم. در همین احوال مؤسسه انتشارات فرانکلین که در آن سالها تأسیس شده بود و من هم قراردادی برای ترجمه گزیده‌ای از اشعار رابرت فراست، شاعر معروف امریکایی، با آن مؤسسه بسته بودم از من دعوت به همکاری کرد. مدیریت مؤسسه، شادروان همایون صنعتی‌زاده، که شخصی بسیار فعال و کاردان و فرهنگ‌دوست بود و یکی از مهمترین و مؤثرترین مراکز فرهنگی را در این کشور تأسیس کرده بود، طرحی برای ترجمه دوره تاریخ جهان تألیف ویل دورانت در نظر گرفته بود و ترجمه و ویراستاری قسمتهایی از مجلدات این دوره را برعهده من گذارد. من از سال ۱۳۳۷ تا سال ۱۳۴۲ با این مؤسسه همکاری داشتم و در برنامه‌ها و طرحهای دیگری که داشت شرکت می‌کردم. در تألیف کتابهای درسی با همکاری مرحومان دکتر پرویز ناتل خانلری و دکتر مصطفی مقربی و خانم دکتر زهرا خانلری (کیا)، در دایرةالمعارف فارسی با همکاری مرحوم احمد آرام و محمود مصاحب و رضا اقصی و گروهی دیگر به